

شرایط قاضی - مذکر بودن

برگه جلسه :

صفحه 207 و 208

(جلسه نود و سوم)

7. لزوم گسست تعینات مشکل دار از موارد بدون اشکال فی نفسه

آن چه در ذیل این شماره، می آید نامربوط به مطلب گذشته نیست لکن خود آن نیست با این توضیح که گاه در جامعه، ناهنجاریها و بداخلاقی‌هایی وجود دارد، مثلا افرادی فاسد از حضور زنان در جامعه سوء استفاده می‌کنند، در این جا آیا باید وجود این امر خلاف شرع را - که ممکن است خارج از اختیار زن باشد یا یک امر مقارن (و نه لازم) حضور و تصدی پست از سوی زنان باشد - به حضور و تصدی مرتبط کرد، در فقه حضور مؤثر دانست و به همین دلیل فتوا به حرمت حضور داد و درمان مشکل را هم تحریم حضور زن و عدم حضور وی در اجتماع دانست؛ یا باید بین این شئون تفریق کرد و - بالطبع - به فکر اصلاح فرهنگ و ارتقای تدین مردان بود و فتوای تحریم را بر فرض که راه حل مناسب برای عدم سوء استفاده باشد، در ضیق و شداد قرار داد؛

واضح است که در این گونه‌ها گزینه صحیح است و تا حضور و تصدی یک زن مصداق تعاون محرم بر اثم نباشد (که در این گونه موارد به سختی قابل تصور است؛ به ویژه با توجه به آزادی انسان‌ها در غیر حوزه ممنوع شرعی) نمی‌توان مشکل را بر سر حضور و تصدی زن خالی کرد.

8. لزوم گسست موارد ترتب محذور شرعی بر اصل پدیده از موارد ترتب محذور بر برخی اقسام و جوانب آن<sup>1</sup>

بسیار - بسیار - اتفاق می‌افتد که برخی فقیهان رأی به منع و حرمت یک پدیده به دلیل محذور مترتب بر برخی از فروض آن میدهند، معلوم نیست بر این استدلال و رفتار چه نامی باید نهاد؛ به عنوان مثال نسبت به دو متنی که گذشت، هیچ کدام از محاذیر مذکور در آن دو متن بر اصل تصدی زنان مترتب نیست بلکه تابع مقدار، کیفیت و شرایط تصدی است؛ مثلا (نسبت به متن اول) حضور ناحساب شده زن در هر مجمع ممکن است «فحشا به بار آورد» نه اصل حضور به هر گونه باشد! یا (نسبت به متن دوم) تقلید زن در صورتی که مرجعیت بلاواسطه برای مردان را به عهده بگیرد مستلزم زخمی شدن «تجب» و «تستر» است و الا اصل تقلید از زن (مثلا) توسط زن‌ها چه زخمی بر آن چه محقق خوبی فرمود، می‌زند؟

(پایان جلسه)

اگر گفته شود: این تصدی با «انحصار تصدی زنان نسبت به امور بیت» منافات دارد و مشکل مطرح شده توسط ایشان این بود! در پاسخ باید گفت: آیا بقیه امور را ایشان بدون قصد جدّ فرموده است؟! بدون تردید منظور ایشان مجموعه اموری است که در آن متن فرمود نه بخشی از آن که به هیچ وجه قابل دفاع نیست و خود ایشان نیز از آن دفاع نمی‌کند. به همین دلیل بود که ما در صدر توضیح رقم اول<sup>2</sup> مساله اصل حضور زن، مقدار و کیفیت آن را مورد اشاره قرار دادیم تا بگوییم که هر کدام از این‌ها حساب خود را دارند و نباید با همدیگر بیامیزند.

برخی نمونه‌های دیگر

دو نمونه‌ای که اشاره کردیم مربوط به بحث تصدی زنان بود. مناسب است به برخی نمونه‌های دیگر - غیر مرتبط با مسأله تصدی

زنان - نیز از این عدم گسست اشاره شود تا حساسیت بیشتری در مسأله پیدا شود. توجه کنید:

● بسیاری از فقها<sup>3</sup> قضاوت کافر را قبول ندارند به دلیل: «انه ليس اهلا للامانة»؛ با این که این استدلال کلیت ندارد و تابع شخص کافر و کیفیت متصدی کردن او در این پست است. و این که گفته شود: منظور این گروه از فقها این است که کافر «اهل امانت شرعی نه خارجی و عقلی و واقعی» نیست؛ پس استدلال تمام و غیر منقوض است، ناصحیح است؛ زیرا در این صورت با توجه به این که این کلیت (کافر شرعی در هیچ کجا نباید امین شمرده شود) هنوز ثابت نشده است؛ قرار دادن در استدلال مصادره به مطلوب است و مثبت مدعا نخواهد بود.

● شیخ انصاری در تفسیر عدالت هر چند آن را به گونه‌ای معنا می‌کند که با صدور معصیت از شخص قابل جمع است، اما آن را با همان معنای فقهی که دارد و در آن اتیان واجبات و ترک محرّمات آمده است، معتبر می‌شمارد و طریقی برای کشف آن قرار می‌دهد تا با اهمال آن حق الله و حقوق الناس ضایع نشود؛<sup>4</sup> در حالی که جلوگیری از تضییع مورد نظر تنها به راهی که ایشان پیشنهاد میدهد نیست پیشنهاد عدالت بخشی و عدالت عرصه‌ای، پیشنهادی بود که ما دادیم و چنانچه پیشنهاد حضرات جلوگیری از تضییع نباشد، کمتر از آن نیست.

پس در این موارد باید مقدار، کیفیت تحقق پدیده، زمینه‌ها و شرایط پیدایش محذور را دید و مطابق آن به اصدار رأی و نظر داد؛ مثلاً در محل بحث (یا در اعتبار شرط عدالت یا ...) باید دید مشکل از کجا به وجود می‌آید، در چه زمینه‌ها و شرایطی مشکل و محذور محرم دیده می‌شود و مثل تصدی زنان آیا اصل وجودش محذور دارد یا تصدی با شاخص‌هایی معین و ... سپس در مسأله وارد شد و اظهار نظر کرد. بحث از مسأله مورد گفتگو در این شماره، خیلی بیش از این گفتگو می‌طلبد لکن به حکم مقدمه و مبنا بودن در کار ما از آن می‌گذریم.

1. اموری که در شماره های پیاپی می آید، علیرغم مشابهت هایی که با هم دارند، متفاوت از یکدیگرند. این تفاوت ها با تامل در عنوان ها و توضیحات ذیل آن ها معلوم و در کلاس بیان می شود.

2. ص 199.

3. از جمله ر.ک: جواهر الکلام، ج 40، ص 12.

4. ر.ک: المكاسب: رسالة فی العدالة، ص 330.

مشروح درس :

بسم الله الرحمن الرحيم

بحث ما در ارتباط با بیان مقدمات حل مسأله ي تصدي زنان براي مناصب سياسي اجتماعي مذهبي بود.

مقدمه ي هفتم : لزوم گسست حفره ها و شئون مشکل دار از موارد بی اشکال في نفسه

توضیح:

مراد از این عنوان این است که گاهی اوقات در اجتماع يك حفره هاي اخلاقي، آسیب ها، مشکلاتي وجود دارد، مشکل فرهنگی، اجتماعي است مثلاً جامعه پر است از جواني که نتوانسته ازدواج کند یا نخواستہ ازدواج کند. طبیعتاً در این جامعه اگر زني حضور پیدا کند و متصدی برخی از شئون شود ممکن است سوء استفاده قرار بگیرد و افراد فاسد از این حضور سوء استفاده کنند مخصوصاً اگر این تصدی و حضور زنان از سر نیاز بوده باشد در این جا برخی از معاصي رخ مي دهد، معاصي اي که نمی شود گفت لازم جدا ناپذیر یا عادي براي آن است بلکه يك امر مقارني است که چه بسا اختیارش هم به دست زني که متصدی کاري شده است نیست چون مردان متدین ما کم داریم، فرهنگ کم است یا چون ازدواج هنجار نیست، رائج نیست،

بیکاری هست این مسائل پیدا می شود در این جا چقدر فنی است که ما گسست ندهیم مناشئ اشکال را و راه حل را تحریم حضور زنان قرار دهیم و بگوییم چون جامعه اینطور است و این مشکلات را دارد پس حضور زن حرام است. به عبارت دیگر ما می خواهیم مشکل را حل کنیم، مشکل سوء استفاده را، مشکل نگاه های بد را، مشکل اختلاط مردان هوس باز با زنان متصدی کارها را می آیم حضور را تحریم می کنیم و این طوری مشکل را حل می کنیم ما می گوییم باید این ها را از هم گسست بدهیم. فرض کنید که با تحریم حضور زنان مشکل سوء استفاده از زنان حل می شود (که البته اینطوری نیست و صرف فرض است) اما این چقدر درست است که ما وجود آسیب فرهنگی را که راه خودش را دارد با تحریم تصدی زنان حل کنیم؟! در این جا دولت باید وارد شود و اشتغال را افزایش دهد و حل کند، مردان بتوانند ازدواج کنند، تدین مردان بالا برود، خدا باوری مردم بالا برود. مای فقیه آن کارها را رها کنیم و با افتا به تحریم حضور زنان مسأله را حل کنیم. بیه در این جا ما یک نهاد داریم به نام حرمت اعانه (تعاون) بر گناه و ما در کتاب فقه و حقوق قراردادها مفصل بحث کرده ایم که نه اعانه و نه تعاون هیچ کدام بماهو هو نمی شود گفت حرام است و الا به اندازه ای نقض وارد می شود که نمی شود دفاع کرد. بیه برخی از اعانه ها حرام است یا راه دیگر این است که اعانه و تعاون را بسط مفهومی داد که حرام شود.

یک مرتبه دیگر عنوان را بیان می کنم: لزوم گسست حفره ها (یعنی آسیب ها، موارد مشکل دار مثل عدم تدین مردان و ...) و شئون مشکل دار (چون فرهنگ جامعه مشکل دارد، اعتقاد به قیامت کم رنگ شده، لقمه های حرام در آن رایج شده است) این ها را باید از مواردی که فی نفسه اشکال ندارد مثل تصدی زنان جدا کرد و نباید مشکل را از یک جا به جای دیگر برد. با این توضیحات متوجه می شویم که مورد هفتم با مورد ششم فرق دارد. در آن جا بحث این بود که ما یک عنوان اولی داریم که مشکلی ندارد این عنوان اولی یک عارضی دارد که آن عارض حرام است (عارض عقلی، عادی یا حیاتی) اما در این جا بحث ما این نیست بلکه بحث ما این است که جامعه یک حفره هایی دارد، مشکلاتی دارد، مردهای چشم چران، جامعه ی بیکار از آن طرف تصدی زنان، بیه وقتی زنان سرکار بیاید آن مشکل خودش را نشان می دهد و ما نمی توانیم راه حل آن مشکلات را بر سر فقه حضور حل کنیم. حاکمیت به جای این که مشکل اجتماع و کسب و کار را حل کند از مراجع بخواهد که فتوا بدهید به حرمت تصدی. گاهی حاکمیت نمی خواهد ولی خود علما فتوا می دهند. پس ما نباید حل معطل را از غیر جای خودش بخواهیم. فقها هم باید متوجه باشند و حرف من این است که حتی اگر فرض کنیم که با این تحریم مشکل هم حل شود باز هم صحیح نیست و ما نمی توانیم کسی را از حقی که خدا به او داده است محروم کنیم (یا تکلیفی که هست و او می تواند آن تکلیف را به عهده بگیرد) به خاطر مشکلی که وجود دارد. باید دید رفتن زن به سر کار و تصدی امور حرام است یا نه؟ بیه اگر از ادله استفاده شود درست است و الا باید دید مشکل از کجاست و مشکل را حل کرد و نباید بخواهیم از طریق فقه حضور آن مشکلات را حل کرد.

**نکته ی هشتم :** لزوم گسست موارد ترتب محذور شرعی بر اصل پدیده از موارد ترتب محذور بر جوانب آن توضیح: آنچه که باعث شد من این نکته ی هشتم را بیاورم با تأکید بر این که له موارد اخیری فی مائة مورد این است که گاهی یک محذور شرعی بر اصل یک پدیده مترتب است یا خود این پدیده موضوع حکم شرعی است مثل شرب الخمر یا نگاه به نامحرم یا لمس نامحرم اما گاهی اوقات اصل پدیده محذور شرعی ندارد و خودش موضوع حرمت نیست بلکه تحت یک شرائطی آن محذور شرعی مترتب می شود، جوانب آن پدیده آن محذور شرعی را دارد، مقدارش اگر بی حساب شد آن محذور شرعی را دارد آیا می توانیم آن پدیده را ممنوع کنیم به خاطر ترتب محذور شرعی بر بخشی از آن؟ مثلاً آن دو متنی که از مرحوم امام خمینی و محقق خوئی داشتیم، در آن موارد آیا بر اصل تصدی زنان محذور شرعی بار می شود یا مقدار حضور زن، کیفیت حضور یا در عصر خاص؟ اگر این ها با هم فرق می کند ما نباید این ها را با هم خلط کنیم.

ممکن است بپرسید این مورد با مورد ششم چه فرقی دارد؟ در این جا اصلاً بحث ما لازم و ملزوم نیست، مقارن و غیر مقارن نیست، در این جا می گوییم خود تصدی محذور دارد اما نسبت به برخی از پست ها، برخی تصدی ها یا تصدی در مجلس طاغوت یا تصدی زنان برای زنان در دادگاه مردان یا تصدی زن برای مرجعیت مردان اما تصدی زن برای مرجعیت زنان یا برای قضاوت در امور زنان یا برای مجلسی در غیر حکومت طاغوت این تصدی دیگر مشکلی ندارد. پس التصدی قسمان. اگر نفس تصدی محذور شرعی داشت می گفتیم محذور شرعی مترتب است بر اصل پدیده اما اگر آمدیم دو نوع تصدی تصور کردیم (نه لازم و ملزوم، نه حفره های مشکل دار از غیر مشکل) می شود نکته ی هشتم.

علما طوري رفتار کرده اند که نفس تصدي محذور شرعي دارد، خلاف شرع است، ضرورت دين بر خلافتش است (آقاي صافي و بروجردي بيان کردند) اما اگر گفتيم بايد ديد تصدي چطور است؟ لذا در عنوان اول ما اشاره کرديم که بايد کسي که بحث مي کند اصل حضور، كيفيت حضور و مقدار حضور را از هم جدا کند، موردی نياورد که اصل حضور مشکل ندارد جوانبش مشکل دارد، بخشي از آن مشکل دارد و بعد نتيجه ي کلي بگيرد که در فرمايش آقاي خويي چنين کاری بود. سؤال ما از جناب آقاي خويي به عنوان يك طلبه ي کوچک از يك عالم بزرگ اين است که آیا زخمي شدن تحجب و تستر در مرجعيت و تصدي زن براي اصل تصدي است (اصل پديده) يا براي جوانب و حواشي و برخي از اقسام و مراحل آن است؟ اگر براي برخي از مراحل آن است نبايد به اصل آن استناد داده شود.

البته بايد به اين نکته توجه شود که قانون گزار مي تواند محذور جزئي را عامل تحريم کلي قرار دهد اما بحث جايي است که شارع به حسب ادله اي که داريم چنين کاری نکرده است، در اين صورت ما نمي توانيم چنين کاری انجام دهيم و مفسده ي غالب را منشأ کشف حکم کلي و عام قرار دهيم.

**الحمد لله رب العالمين.**